

عوامل منطقه‌ای تطویل کشمکش

بین جمهوری‌های
آذربایجان و ارمنستان

مقدمه

متون علمی معاصر علوم سیاسی و روابط بین الملل از جنگ جهانی دوم به بعد تلاش خاصی را در مورد بررسی علل مناقشات بین المللی و رفتار دولتهای ملی در عرصهٔ مناسبات جهانی به عمل آورده است. رفتار غیر متعارف دولتهای ملی در عرصهٔ سیاست بین الملل و روابط بین الملل بدون شک معلول سلسله علت‌های ناشناخته است که ریشه یابی و بحث در خصوص آنها در واقع پرداختن به همهٔ رشته‌های علوم انسانی می‌باشد. در کل، رفتار دولتها ممکن است ناشی از خصوصیات نظام بین الملل بوده یا از ویژگی‌های نظامهای سیاسی - اجتماعی کشورها و خصصتهای فردی رهبران و زمامداران نشئت گرفته باشد. اما در هر حال، یافتن پاسخی برای این پرسش که چگونه و تحت چه شرایطی رفتار غیر متعارف یا مناقشه داخلی به رفتار تنازعی در عرصهٔ بین الملل می‌انجامد (و برعکس)، سالهای متمادی ذهن پژوهشگران علوم سیاسی و روابط بین الملل را بخورد مشغول داشته است.

یکی از پدیده‌های پایدار در مناسبات بین الملل و بین الدول، در دوران پس از جنگ جهانی دوم بروز، تداوم و اغلب حل نشدن اختلافات بین کشورهای جهان سوم بوده است. اگر عمر یک ائتلاف را به سه مرحلهٔ ریشه، روند و اختتام آن تقسیم کنیم، تطویل به بخش روند مربوط می‌شود. آنچه در خصوص اختلافات منطقه‌ای کنونی چشمگیر می‌باشد، مدت زمان

* تقی کرمی دانشجوی کارشناسی ارشد در دانشکدهٔ اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی است.

طولانی آنهاست. در دوران تکامل، هر یک از این اختلافات شکل اولیه خود را از دست می‌دهد. بعلاوه، بر تعداد واحدهای سیاسی نیز که به گونه‌ای از اختتام یا حل نشدن آن بهره می‌برند، افزوده می‌شود. که این در نهایت ساختار اختلاف را بمراتب پیچیده‌تر می‌کند. آنچه در این نوشتار مورد بررسی قرار می‌گیرد، علل تطویل کشمکش بین جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان می‌باشد که در زمره یکی از مناقشات جهانی است که تداوم داشته و هنوز هم زمان و چگونگی اختتام آن قابل پیش بینی نیست. گرچه عوامل متعدد داخلی، منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و بین‌المللی در تطویل این مناقشه مؤثرند، اما به نظر می‌رسد که عوامل منطقه‌ای نقش اساسی و تعیین‌کننده را در روند کشمکش ایفا می‌کنند. اگر نگرشی واقع‌بینانه به مسئله مناقشه آذربایجان و ارمنستان داشته باشیم، بوضوح درخواستیم یافت، کشورهایی که به طور مستقیم درگیر کشمکش هستند، کنترل کاملی بر روند حوادث ندارند؛ زیرا در این مناقشه، عواملی دخیل اند که کل کشمکش را تحت الشعاع خود قرار می‌دهند. در واقع، می‌توان ادعا کرد که در روند این درگیری فقط جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان نقش نداشته، بلکه عوامل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیز نقش بسزایی ایفا می‌کنند.

زمینه‌های تاریخی تکوین درگیری بین آذربایجان و ارمنستان

ادعاهای ارضی ارمنستان نسبت به قره‌باغ مسئله‌ای است که طی دهه‌های متمادی دوران حکومت سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی پنهان نگاه داشته شده بود. قره‌باغ کوهستانی که در شکل کنونی اش ۴۴۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد، همواره موضوع کشمکش دائمی بین ارمنه و آذری‌ها بوده است.^۱ هرچند جوامع ارمنی و آذری حدود ۱۰۰۰ سال در کنار یکدیگر زیسته‌اند، اما همواره کشمکشهایی بین آنها وجود داشته که منعکس‌کننده اختلافات عمیق فرهنگی میان دو جامعه است. با اینکه درگیری اساساً ریشه قومی و ارضی دارد، اما اختلافات مذهبی نیز در آن مشهود است.

درواقع، اختلاف بین دو ملیت ریشه‌های تاریخی دارد و به دوران تزارهای روس بازمی‌گردد. تزارها برای آنکه مانع ایجاد هرگونه وحدتی بین اتباع امپراتوری خویش شوند، بکرات مرزهای داخلی قلمرو حاکمیت خود را دگرگون ساختند. آنها سعی داشتند که اقوام مختلف و مناطق جغرافیایی گوناگون را در یک واحد اداری جای دهند. لذا هنگامی که در ۱۹۱۸ قفقاز از روسیه جدا و به سه جمهوری آذربایجان و ارمنستان و گرجستان تقسیم شد، تقسیمات اداری منطقه به هیچ وجه با ترکیب قومی آن همخوانی نداشت. در نتیجه، این

جمهوری‌ها درگیر یک رشته برخوردهای مرزی شدند که مهم‌ترین و طولانی‌ترین آنها بر سر «قره باغ کوهستانی» بود.^۲

جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان برای آنکه ناحیه قره باغ کوهستانی را جزو قلمرو خود محسوب دارند، اقدام به طرح یکسری دلایل و توجیهاات کرده و می‌کنند. به عنوان مثال، جمهوری ارمنستان در توجیه تلاش خود برای دستیابی به منطقه قره باغ کوهستانی مدعی است که ایروان و قره باغ از زبان، دین و فرهنگ مشترکی برخوردار هستند. شایان ذکر است که قره باغ منتهی الیه شرقی فلات ارمنستان را تشکیل می‌دهد و با چند هزار متر ارتفاع از سطح دریا، با جلگه‌های کم ارتفاع آذربایجان تفاوت آشکار دارد. در واقع، بدون قره باغ موجودیت واحد ارمنستان و قفقاز مفهومی نخواهد داشت. علاوه بر آن، قره باغ سرزمین حدفاصل بین مسلمانان آذربایجان و اقوام ترک امپراتوری عثمانی است. تسلط بر این معبر از لحاظ مقابله با حرکت‌های پان-ترکیسم اهمیت اساسی دارد. همچنین قره باغ از قرن پنجم میلادی به ارامنه تعلق داشته، حتی پس از تشکیل جمهوری ارمنستان (۱۹۱۸) نیز این منطقه جزو خاک ارمنستان بوده است. در مقابل، آذری‌ها معتقدند جلگه‌ها و ارتفاعات گنجه نه تنها دو منطقه ناهمگون نیست، بلکه اجزای مکمل یک موجودیت واحد است که با اقتصاد شبانی اقوام مسلمان کاملاً تطابق دارد. بعلاوه، بیشتر راه‌های اصلی منطقه به شرق (باکو)، نه غرب (ایروان)، متصل می‌شود. شایان ذکر است که ارامنه قره باغ در طول تاریخ برای تأمین مایحتاج خود تا حدودی به باکو، نه ایروان، متکی بوده‌اند. در واقع، قره باغ به همان اندازه که از نظر منافع استراتژیک برای ارامنه مهم است، برای آذری‌ها نیز اهمیت دارد. قره باغ مرز طبیعی مسلطی است که اگر در اختیار قدرت دیگری قرار گیرد، آذربایجان را در موقعیتی آسیب‌پذیر قرار می‌دهد. از نظر آذری‌ها قره باغ هیچگاه به ارامنه متعلق نبوده و بر طبق اسناد موجود، ارامنه پس از عهدنامه ترکمانچای به این منطقه کوچانده شده‌اند. آنها طی سال‌های متتمادی با تغییر نام شهرها و روستاها و تبدیل نام‌های آذری به ارمنی نقشه تصاحب قره باغ را کشیده‌اند. ارامنه به خاطر همکیشی با روس‌ها و بهره‌گیری از حمایت ضمنی و علنی آنها به طرح قضیه حاکمیت بر قره باغ پرداخته‌اند که واقعیت تاریخی ندارد.^۳

در مقطع زمانی که جهان عرصه جنگ جهانی اول بود، منطقه قفقاز نیز شاهد رقابت بین روسیه، عثمانی و انگلستان بود. در آغاز، ارمنی‌ها نسبت به اشغال باکو و باطوم و دیگر نقاط استراتژیک آن از سوی نیروهای انگلیسی، بسیار خوشبین بودند. البته، متفقین نیز در خلال جنگ وعده‌های بسیاری به آنها داده بودند. اما با گذشت زمان، مقامات انگلیسی به

هواداری از موضع مساواتی های آذربایجان پرداختند و منطقه قره باغ را تحت حاکمیت آنها اعلام کردند.^۴

در سال دوم استقلال جمهوری های قفقاز (۱۹۱۹)، قدرت نسبی ارمنستان و آذربایجان به نحو چشمگیری روبه توازن نهاد. هجوم نیروهای آذربایجان زنکزور (۱۹۱۹) با شکست کامل روبه روشد و از آن پس دخالت مستقیم جمهوری ارمنستان در امور قره باغ روبه افزایش نهاد. علاوه بر این، در بهار ۱۹۲۰، قره باغ کوهستانی یکپارچه بر ضد حاکمیت مساواتی ها سر به شورش گذاشت. حکومت ارمنستان نیز قوای نظامی قابل ملاحظه ای را از طریق زنکزور به کمک آنها فرستاد. شایان ذکر است با توجه به مدارک موجود چنین به نظر می آید که اگر نیروی سومی وارد عرصه کارزار نشده بود، ارمنستان به تثبیت موقعیت خویش در قره باغ نایل می آمد. ولی در حالی که ارتشهای کوچک ارمنستان و آذربایجان بر سر قره باغ به جنگ پرداخته بودند، ارتش سرخ وارد باکو شد و حکومت مساواتی ها را سرنگون کرد و بدین ترتیب، آذربایجان یکی از جمهوری های شوروی اعلام شد.

پس از ادغام آذربایجان در شوروی، سپاه یازدهم ارتش سرخ به نام روسیه شوروی و آذربایجان شوروی از فرمانده نیروهای ارمنی در قره باغ خواست واحدهای خود را فراخواند. البته، در چنین موقعیتی جمهوری ارمنستان چاره ای جز تسلیم نداشت. جالب آنکه آذربایجان تنها در خلال این دوره توانست قره باغ کوهستانی را جزو قلمرو خود منظور دارد. هر چند حل و فصل تمام مسائل و اختلافات قومی و ملی در قلمرو پهنای اتحاد جماهیر شوروی یکی از ادعاهای اصلی کمونیستها در بیش از ۷۰ سال حاکمیت بود، ولی در واقعیت درگیری های قومی و ملی مناطق تحت سلطه روسها هیچگاه از بین نرفت، بلکه با توجه به جو حاکم فقط به صورتهای دیگری ادامه یافت.^۵

پس از مرگ استالین و دوران گشایش نسبی حاکمیت خروشچف، مرحله دیگری از طرح مجدد مسئله قره باغ آغاز شد. از ۱۹۶۰، امیدهایی برای الحاق مجدد قره باغ به ارمنستان پدید آمد. در ۱۹۶۳ نیز عریضه ای به امضای ۴۵۰۰ نفر از ارمنی های قره باغ در توضیح مفصل مسائل و مشکلات منطقه ای و خواستههای مردم به خروشچف تسلیم شد. اما پس از برکناری خروشچف در ۲۴ آوریل ۱۹۶۵ الحاق مناطق از دست رفته متفی شد.

با روی کار آمدن گورباچف و اجرای سیاستهای پرستریکا و گلاسنوست، آرامنه ساکن قره باغ تصور می کردند که بعضی تغییرات اساسی صورت خواهد گرفت. در پاییز ۱۹۸۷ نیز با توجه به اقدامات ضد ارمنی و با عنایت به تمایل رهبری برای بازنگری به مسئله قره باغ، آرامنه

قره باغ طوماری به امضای ۹۰ هزار نفر خطاب به دیران عالی شوروی تهیه کردند. در ارمنستان نیز توده های ارمنی از درخواست اهالی قره باغ حمایت کردند. سرانجام، در ۱۲ ژوئن ۱۹۸۸، مجلس قره باغ به اجماع رای به جدایی کامل قره باغ از آذربایجان و پیوستن به ارمنستان داد. این حرکت بارد صریح مجلس آذربایجان روبه روشد که چنین تصمیمی رایب اساس و مردود ارزیابی کرد. متعاقب این موضعگیری، مجلس ارمنستان در رای گیری ۱۵ ژوئن ۱۹۸۸ خود، قره باغ را جزو جمهوری ارمنستان قلمداد کرد.^۶

با عنایت به آنچه گذشت، درگیری بر سر منطقه قره باغ کوهستانی عمده عامل کشمکش بین دو کشور آذربایجان و ارمنستان بوده است. بعلاوه، کشورهای ذینفع دیگری نیز بناچار پا به این عرصه گذاشتند. ورود این بازیگران جدید نه تنها باعث حل بحران نشد، بلکه بر پیچیدگی آن افزود؛ چرا که اولاً این بازیگران دارای یکسری منافع مغایر با خواسته های طرفین درگیر بودند. ثانیاً، خواه ناخواه از یک طرف مناقشه حمایت می کردند که این مسئله باعث نارضایتی و عدم اعتماد طرف دیگر منازعه می شد. گرچه این مناقشه در برخی مواقع در اثر سلطه یک قدرت خارجی از شدتش کاسته شده، ولی هرگز به طور مطلق پایان نیافته است. آنچه در این تحقیق مطمع نظر است نحوه تاثیر گذاری این بازیگران بر روند ادامه درگیری است.

عوامل مؤثر بر روند شکل گیری بحران قره باغ

بحران قره باغ و پیامدهای آن ناشی از عوامل جغرافیایی، ژئوپلیتیک، مذهبی و فرهنگی و ویژگی های خاص سیاست ملیتها در شوروی سابق است. بعلاوه، نشانگر ماهیت بحران و روند در حال تغییر آن طی سالهای گذشته است. بی شک، برای یافتن هرگونه راه حلی درخصوص این بحران باید نخست به درك درستی از عوامل فوق و رابطه آنها با بازیگران منطقه ای و بین المللی دست یافت.

۱. عامل جغرافیا

قره باغ به معنای باغهای سیاه کوهستانی است. از این منطقه قرنهای ارامنه و آذری ها استفاده کرده اند. به خاطر کوهستانی بودن منطقه دسترسی به آن از طریق باکو و ایروان مشکل است. البته، مشکلات زیستی دو جامعه آذری و ارمنی در این منطقه شامل بعد دیگری نیز هست. رودخانه ای که در باکو جریان دارد و از کوههای منطقه قره باغ سرچشمه می گیرد، خود عاملی تعیین کننده محسوب می شود، بدین معنا که هر کس در قره باغ کنترل اوضاع را در دست گیرد، می تواند از اهرم قدرتمندی علیه باکو برخوردار شود. بعلاوه، برای ارامنه،

قره باغ آخرین منطقه در خارج از ارمنستان است که یک تعلق خاص قومی نسبت به آن وجود دارد.

۲. عامل ژئوپلیتیک

مرزهای جمهوری آذربایجان به طرف ارمنستان محذب است. این امر آذربایجان را در مقابل ارمنستان آسیب پذیر می سازد. در واقع، مرزهای دو کشور در این منطقه از بدترین نوع مرزهای سیاسی بین کشورها به حساب می آید. این مرزها عمدتاً کوهستانی و دارای بریدگی های فراوان بوده، فرورفتگی بسیار دارد. این عامل ثابت ژئوپلیتیک تاکنون سبب درگیری های بسیاری بین دو جمهوری شده است.

۳. عامل مذهبی و فرهنگی

هرچند آرامنه و آذری ها برای ۱۰۰۰ سال در کنار یکدیگر زیسته اند، اما از نظر فرهنگی با هم در نزاع بوده اند. ارمنستان سرزمینی با حداقل ۲۳۰۰ سال تاریخ می باشد. ارمنستان مسیحی بوده و با اروپا پیوندی دیرینه دارد، در حالی که آذربایجان مسلمان و شیعه بوده، تنها با ایران و ترکیه ارتباط دارد. بعلاوه، ارمنستان از پشتیبانی دیگر جوامع ارمنی در کشورهای غربی برخوردار است، اما آذربایجان تنها می تواند بر حمایت عمومی کشورهای اسلامی و ترک زبان متکی باشد.

۴. ویژگی های خاص سیاست ملیتها در شوروی

سیاستهای استالین و اعقاب او در تشدید بحران قره باغ مؤثر بوده است. استالین برای اینکه سرکوب را تبدیل به پدیده ای دائمی کند، مسئله ملیتها را سیاسی کرد و به آن بعد سرزمینی داد. در حقیقت، داشتن سرزمین برای هر ملیت و قومیت و سیاسی شدن این پدیده وسیله ای برای کسب موقعیت و قدرت شد. استالین سعی کرد که تنشها و تضادهای قومی را در چارچوب تقسیم بندی های نابرابر قدرت بین جمهوری های غیر روس گسترش دهد تا همه تنشها متوجه حکومت مرکزی نباشد. تجلی این سیاست در قضیه قره باغ نیز مشهود است. استالین اصرار داشت که آرامنه و آذری ها خود را به عنوان هویت مستقل و جداگانه تبیین کنند، و این چیزی بود که آذری ها هرگز در پی آن نبودند. بعلاوه، او کوشید تا مطمئن شود به اندازه کافی افلیت ارمنی و آذری در این دو جمهوری وجود دارد تا بتوان از آنها برای مقاصد مسکو بهره جست. علاوه بر این، مسکو منطقه خودمختار قره باغ با اکثریت ارمنی را زیر نظر آذربایجان قرارداد، ولی منطقه آذری نشین نخجوان را که از سه طرف به وسیله ارمنستان محصور شده، تحت اداره ارمنستان قرار نداد. در واقع، حتی اگر مخاصمه ای از قبل وجود

نداشت، این ترتیبات اداری به خودی خود باعث بروز مناقشه می شد.^۸

ماهیت بحران و روند در حال تغییر آن

قفقاز همیشه، حتی در سخت ترین سرکوبها منطقه ای، خشن بوده است. در گذشته، این خشونت به خاطر ساختار مناسبات اجتماعی و پرهزینه بودن خونریزی از یکسو و عدم وجود سلاحهای پیشرفته محدود بود. اما سیاستهای شوروی این ماهیت را دستخوش دگرگونی کرد. در مرحله اول، سیاست ملیتها که کمونیستها دنبال کردند و بریژه نگریستن به هر مسئله از زاویه ملیتها، به منازعات ساده قومی و قبیله ای مقیاسی ملی بخشید. در مرحله دوم، با ارتباط یافتن مسئله سرزمین و ملیت، همه مناقشات ملیتی و قومی تبدیل به منازعات سرزمینی شد. در مرحله سوم، بر اثر سیاست نادرست دولت گورباچف برای آموزش افراد تازه وارد، دولت ناآگاهانه به مردم قفقاز قدرت تقریبی فوق العاده ای بخشید.^۹

روسیه و نقش آن در تطویل کشمکش

تحولات و رویدادهایی که هم اکنون بخش بزرگی از جمهوری ها و مناطق اتحاد جماهیر شوروی سابق را فراگرفته است، توجه هر محقق و پژوهشگری را بخود جلب می کند. بسیاری براین عقیده اند که روسیه برای امپراتوری سابق خود به طور مستقیم و غیر مستقیم در حوادث این مناطق نقش داشته، مانع استقلال واقعی سیاسی و اقتصادی مناطق مذکور می شود و با ایجاد درگیری های قومی و نژادی در هر یک از جمهوری های استقلال طلب آنها را تضعیف کرده، وادار به اطاعت و پیروی از خود می کند. اقدامات چندسال گذشته مسکو در تشدید تضادهای قومی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز نیز مؤید تمایل روسیه به حفظ نفوذ منطقه ای است. بعلاوه، عمده مشکلات قومی روسیه در قفقاز شمالی در حد همان مشکلات شوروی با اقوام غیر روس است. ارتباطات تاریخی و قومی این اقوام با سایر مسلمانان، بخصوص در آسیای مرکزی و قفقاز، نیز همواره تشدید کننده این مشکلات بوده است. از این رو، روسها حداقل به منظور ایجاد کمربند امنیتی برای مناطق بحرانی خود باید نفوذ منطقه ای خویش را حفظ کنند.

افزون بر این، تهدید نفوذ فکری-دینی از سوی جمهوری اسلامی ایران و نیز تهدید نفوذ اندیشه ملی-ترکی از سوی ترکیه هراس روسها را چنان برمی انگیزد که آنها را وامی دارد تا به بهانه حفاظت از مرزها به وسیله ارتش مشترک المنافع در منطقه حضور نظامی داشته باشد.

علاوه بر برتری جمعیتی و سرزمینی، برتری مطلق اقتصادی و تکنولوژیک روسیه نیز در میزان نفوذ این جمهوری در منطقه مؤثر است. به علت همین برتری ها روسیه توانسته است پس از استقلال، مواردی را به این جمهوری ها تحمیل کند، از جمله عدم تقسیم ارتش سرخ شوروی و نیروهای مرزی و امکانات آن بین جمهوری ها، رایج بودن روبل در آنها و غیره بی تردید این قدرت نامتقارن بقای نفوذ روسیه در جمهوری های تازه استقلال یافته را موجب می شود و روسیه برای حفظ آن از هیچ کوششی حتی به قیمت مناقشات سیاسی و نظامی فروگذار نخواهد کرد.

هم اکنون، با استقلال جمهوری ها، علاوه بر اینکه بار سنگین تعهدات قبلی شوروی در قبال توسعه اقتصادی از دوش روسها برداشته شده، مسئولیت باز پرداخت بدهی های شوروی نیز بین جمهوری ها تقسیم گردیده و روسیه تنها مسئولیت جمع آوری و پرداخت آن را به خارج بر عهده گرفته است. به عبارت دیگر، سلطه روسها چندان کاهش نیافته است و دیگر جمهوری ها همچنان برای ادامه حیات اقتصادی خود بناچار نقش برادر بزرگتر (روسها) را پذیرفته اند.

علائق و انگیزه های روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز

روسیه به رغم مشکلات مختلف اقتصادی، قومی و سیاسی به چند دلیل علایق و انگیزه های فراوانی در حفظ نفوذ خود در آسیای مرکزی و قفقاز دارد که اهم آنها به شرح زیر است:

۱. کنترل خیزشهای قومی - مذهبی و جلوگیری از گسترش آن به داخل روسیه جهت حفظ امنیت داخلی و تمامیت ارضی کشور؛
۲. دفاع از سرزمین روسیه در مقابل حملات احتمالی قدرتهای جهانی از سوی جنوب؛
۳. جلوگیری از اعمال نفوذ سیاسی کشورهای همسایه آسیای؛
۴. استفاده از اهرم نفوذ در جمهوری های آسیای در روابط با کشورهای منطقه نظیر ایران، ترکیه و افغانستان و دیگر کشورها که دارای موقعیتهای استراتژیک و اقتصادی هستند؛^{۱۱}
۵. حفظ منافع اقتصادی از طریق دسترسی به بنادر و راههای ارتباطی؛
۶. همکاری با دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز برای ممانعت از بروز خشونت‌های قومی به منظور حمایت از اتباع خود و نیز دیگر اقوام هم نژاد؛

۷. جلوگیری از بی ثباتی ناشی از سرازیر شدن سیل پناهندگان در پی گسترش خشونت؛

۸. ممانعت از دسترسی قدرتهای خارجی به مناطقی که ممکن است از آنها برای تهدید علیه روسیه استفاده شود؛

۹. حفظ پایگاههای مهم نظامی (حتی در صورت خروج نظامی روسیه از منطقه).^{۱۱} به طور کلی، می توان گفت که دولت روسیه هنوز قدرت مسلط منطقه ای است و توان آن را دارد که بنابر اقتضای منافع سیاسی خود تحولات جاری را به نفع خویش تحت الشعاع قرار دهد. کما اینکه چند صبحی پس از هشدار یلتسین به مقامات آذربایجانی (۱۷ نوامبر ۱۹۹۲) مبنی بر خودداری از دامن زدن به تبلیغات پان-ترکیستی در مناطق ترک زبان جنوب، فدراسیون روسیه در خط مشی مسکو نسبت به مناقشه قره باغ تغییراتی ایجاد کرد. در این راستا، مقامات روسی موضعی به نفع ارامنه اتخاذ کردند. اما زمانی که دولت ترکیه در صدد برآمد به دولت آذربایجان کمک کند و مانع از شکست آن کشور در جبهه های جنگ شود، با واکنش شدید مقامات روسیه مواجه شد. تورگوت اوزال، رئیس جمهور وقت ترکیه، ضمن هشدار به ارمنستان اعلام داشت:

«باید بی درنگ به نخجوان نیرو اعزام داریم و گرنه احتمال می رود وقایع قره باغ در اینجا نیز تکرار شود.»

اما این اقدام ترکیه با واکنش خصمانه روسیه روبه رو شد. مارشال شاپوشینکوف، فرمانده نیروهای مشترک المنافع، و ژنرال پاول گراچف، وزیر دفاع روسیه، هشدار دادند: «هر گونه دخالت خارجی در مناقشه قره باغ می تواند به جنگ جهانی انجامد.»^{۱۲} این واکنش نشانگر آن است که روسیه همچنان برای حوزه نفوذی خود اهمیت بسیار قائل است.

در کل، به نظر می رسد که روسیه به نوعی از تداوم مناقشه بین آذربایجان و ارمنستان منتفع بوده، چندان علاقه ای به پایان آن از خود نشان نمی دهد. بر اساس شواهد موجود، روسیه در آن واحد هم به آذربایجان کمک تسلیحاتی می نماید و هم به ارمنستان و از این طریق نوعی توازن قدرت را بین دو کشور ایجاد می کند که خواه ناخواه منجر به تداوم کشمکش بین دو کشور می شود.

به طور کلی، روسیه خود را وارث سرزمینهای تازه استقلال یافته شوروی سابق می داند و روند تحولات در آسیای مرکزی و قفقاز نیز مؤید همین نظر است. این نگرش زمانی قسوت می یابد که کانونهای بحران در سراسر منطقه شامل جمهوری های می شود که ابتدا از ورود

به جرگه کشورهای مشترك المنافع سرباز زده بودند. بنا بر این، اگر سیاست پویای یک کشور همسایه به فروپاشی کشورهای مشترك المنافع کمک کند یا آن را تشویق نماید، ممکن است روسیه با آن کشور وارد جنگ شود. از آنجا که ناآرامی در جامعه مشترك المنافع پای جمهوری اسلامی ایران و ترکیه را به صحنه رقابت و درگیری می کشاند، اگر این رقابت به رقابتی هسته ای بین دو کشور یا سایر کشورهای منطقه انجامد، عامل بی ثباتی تلقی خواهد شد.

ترکیه و نقش آن در تطویل کشمکش

مناقشه آذری ها و ارمنه بر سر قره باغ شامل همه عناصری است که می تواند یک مسئله منطقه ای را در نهایت به مسئله ای بین المللی مبدل کند. با توجه به اینکه قره باغ حد فاصل شمال و جنوب است، بحران مذکور نمونه ای از درگیری بین مسلمانان و مسیحیان نیز به شمار می رود. به همین دلیل، کشورهای ذینفع همسایه نیز با این درگیری ارتباطی نزدیک پیدا می کنند و ممکن است منافعشان ایجاب نماید که در صدد اعمال نفوذ برآیند، که این احتمال بالکاینزه شدن سراسر قفقاز و آسیای مرکزی را بیشتر می کند.

تا پیش از استقلال جمهوری های آسیای مرکزی و قفقاز، بیش از ۷۰ سال کل مناسبات و روابط خارجی منطقه ای در انحصار روسها بود. ولی اینک سایر دولتهای ذینفع و در راس آنها ترکیه و ایران نیز وارد عرصه شده اند. ترکیه از سالهای پر تلاطم جنگ جهانی اول به بعد هیچ گاه تماس و ارتباط خود را با محافل ملی گرای آذربایجان از دست نداده بود. در پی تحولات ناشی از فروپاشی شوروی نیز با ایجاد ارتباط گسترده با عناصر تندرو جبهه خلق تقریباً رشته کار را از همان جایی به دست گرفت که در پی چیرگی بلشویکها در سالهای نخست دهه ۲۰ بر زمین نهاده بود. مقامات آنکارا از آغاز به عنوان نخستین دولتی که استقلال جمهوری آذربایجان را به رسمیت شناخت، خط مشی آشکار و صریحی در حمایت از جبهه خلق در پیش گرفت. در پی استقلال جمهوری های مسلمان نشین شوروی اهمیت ترکیه به عنوان تنها کشور مسلمان عضو ناتو، بعد جدیدی بخود گرفت. بدین معنا که ترکیه از سوی غرب به عنوان یک دولت غیر مذهبی الگویی برای این جمهوری ها شد. در این زمینه مانفرد ورنر، دبیر کل ناتو، گفته است:

« متحد ما، ترکیه، نقش تعیین کننده ای در مورد آینده و جهت گیری

جمهوری های مسلمان در جنوب شوروی سابق خواهد داشت. »^{۱۳}

ایفای چنین نقشی از سوی رهبران سیاسی ترکیه نیز مورد تاکید قرار گرفته است.

درواقع، می‌توان گفت ترکیه برای بازیابی جایگاه خود در آسیای مرکزی و قفقاز فعال‌ترین کشور بوده است. دولت ترکیه از ۱۹۸۹ درصد گسترش پیوندهای خود با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز برآمده و این امر را هدف سیاست خارجی خود قرار داده است. در واقع، ترکیه خود را ذینفع در مسائل منطقه دانسته، در صدد آن است که نقش حساس و تعیین‌کننده‌ای را ایفا کند. در حقیقت، فروپاشی شوروی و تشکیل جمهوری‌های ترک‌زبان در آسیای مرکزی و قفقاز، این فرصت طلایی را برای ترکیه به وجود آورد که به آرزوی دیرینه خود جامعه عمل بپوشاند. شایان ذکر است که پس از شکست امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول و فروپاشی آن، ترکان جوان به رهبری مصطفی کمال (آتاتورک) با تشکیل کشور ترکیه یکی از هدفهای عمده این کشور را ایجاد وحدت بین تمام مناطق ترک‌زبان تحت حاکمیت واحدی به نام «توران» اعلام کردند. این تفکر طی سالهای متمادی همواره در جهت‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های دولتمردان ترکیه مورد توجه بوده است.

یکی از مسائلی که باعث جلب توجه ترکیه به منطقه آسیای مرکزی و قفقاز شده، کشمکش بین آذربایجان و ارمنستان است. در واقع، ترکیه در این کشمکش نه به عنوان یک کشور بی‌طرف، بلکه به عنوان حامی آذربایجان وارد عمل شده است. از آغاز درگیری در منطقه قفقاز و آذربایجان، ترکیه نسبت به آن اظهار نگرانی شدیدی کرد. البته، توجه ترکیه به این مسئله بسیار طبیعی است؛ زیرا کشمکش بین دو جمهوری آذربایجان و ارمنستان می‌تواند تلاش‌های ترکیه را برای نفوذ در آسیای مرکزی و قفقاز خنثی کند. تلاش‌های ترکیه جهت گسترش نفوذ خود در آسیای مرکزی و قفقاز تنها در صورتی می‌تواند تداوم داشته باشد که جمهوری آذربایجان در جنگ با ارمنستان با شکست مواجه نشود؛ زیرا در غیر این صورت ترکیه دیگر راه ارتباطی زمینی با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز نخواهد داشت تا بتواند به آرمان خود، تشکیل امپراتوری ترک‌زبان، تحقق بخشد. بنابراین، دستیابی به آن هدف نه تنها مستلزم جلوگیری از شکست آذربایجان در مقابل ارمنستان است، بلکه باید سعی کرد منطقه زنگزور نیز به خاک آذربایجان منضم شود تا امکان برقراری ارتباط زمینی بین ترکیه و آذربایجان و نهایتاً کشورهای ترک‌زبان آسیای مرکزی تسهیل گردد. باید خاطر نشان ساخت که تلاش ترکیه در جهت حمایت از آذربایجان نه به خاطر نیت توسعه طلبانه یا وجود زبان مشترک، که به واسطه آنچه که ترک‌ها توسعه طلبی ارمنه تلقی می‌کنند، می‌باشد.^{۱۲}

هدفهای ترکیه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز

ترکیه که تا قبل از فروپاشی شوروی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز موضعی انفعالی داشت و مواضع خود را کاملاً با بلوک غرب هماهنگ می کرد، پس از فروپاشی موضع خود را تغییر داد و به عنوان یک بازیگر عمده، نقش حساس و تعیین کننده ای در مسائل منطقه برای خود قائل شد. در کل، هدفهای ترکیه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز را می توان به هدفهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تقسیم بندی کرد.

۱. هدفهای سیاسی

الف) گسترش نفوذ ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز و یافتن جایگاهی مناسب در منطقه؛

ب) ارائه حکومت غیر مذهبی به عنوان تنها نظام حکومتی مطلوب برای جانشینی نظام کمونیستی در منطقه؛

پ) ارائه اندیشه پان-ترکیسم و تشکیل اتحاد بزرگ میان ۲۰۰ میلیون ترک (از آسیای مرکزی تا انتهای شبه جزیره بالکان)؛

ت) ایفای نقش پلی ارتباطی بین غرب و آسیای مرکزی و قفقاز؛

ث) ممانعت از شکست آذربایجان در جنگ با ارمنستان؛

ج) جلوگیری از گسترش اصول گرایی اسلامی و تفکر انقلابی در منطقه؛

چ) مقابله با آنچه که ترکیه اهداف ارضی ارمنستان قلمداد می کند.

۲. هدفهای فرهنگی

به نظر می رسد یکی از مهم ترین هدفهایی که ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز از لحاظ

فرهنگی تعقیب می کند، گسترش ایدئولوژی پان-ترکیسم است. در واقع، ترکیه در راستای

تحقق هدفهای فرهنگی خود در این مناطق می کوشد تا در خلا ناشی از حذف ایدئولوژی

مارکسیسم-لنینیسم، اندیشه پان-ترکیسم را به عنوان جانشین معرفی کند. در صورت تحقق

چنین امری ترکیه می تواند پایه اصلی نفوذ فرهنگی خود را در آسیای مرکزی و قفقاز بنیان نهد.

۳. هدفهای اقتصادی

با توجه به اینکه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در وضعیت گذار از اقتصاد با

برنامه ریزی متمرکز به اقتصاد بازار آزاد می باشند، نیازمند منابع مالی و کمکهای فنی و

تکنولوژیک غرب هستند. به اعتقاد کارشناسان اقتصاد بین المللی یکی از راههای اصلی نفوذ

ترکیه در منطقه ارائه کمکهای مالی و فنی است. البته، بدیهی است که قوای مالی و فنی ترکیه

محدود است. لذا آنکارا تلاش می کند تا برای جبران این محدودیتها از کمکهای اعطایی

آمریکا، ژاپن و جامعه اروپا بهره مند شود تا بدین طریقی نه تنها خود به یک قدرت سیاسی - اقتصادی در منطقه مبدل شود، بلکه راه نفوذ غرب را نیز هموار کند.

در هر صورت، نوع جهت گیری های ترکیه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، بخصوص در برابر بحران قره باغ، از سری کشورهای روسیه و جمهوری اسلامی ایران خطر آفرین و تحریک کننده تلقی می شود. در مسکو، نسبت به حرکت پان - ترکیسم حساسیت شدیدی وجود دارد. در واقع، اندیشه پان - ترکیسم و اقدامات ترکیه تا زمانی مورد تأیید روسیه و غرب قرار می گیرد که تنها نقش باز دارنده نفوذ عقیدتی - سیاسی ایران را داشته باشد. در صورتی که مقاصد و سیاستهای ترکیه به عنوان یک کشور صاحب هویت فرهنگی و مستقل مطرح شود، بی گمان با واکنش منفی و بازدارنده روسیه و غرب روبه رو خواهد شد.^{۱۵} ایران نیز نسبت به نفوذ بیشتر ترکیه در منطقه حساسیت شدیدی از خود نشان داده، آن را برای منافع امنیتی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود خطرناک قلمداد می کند.

اما کشورهای غربی در قبال نفوذ ترکیه، سیاست یک بام و دو هوا را در پیش گرفته اند. گاهی ترکیه را تشویق به اعمال نفوذ در منطقه می کنند و آن را به عنوان الگوری مطلوب سیاسی و اقتصادی برای کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز معرفی می نمایند و گاه ترکیه را در قبال بحران قره باغ و مناقشه آذربایجان و ارمنستان تنها گذاشته، حتی آن را از اعمال دخالت بیشتر در مناقشه قره باغ بر حذر می دارند.

در نهایت، می توان گفت تقابل سیاستهای اتخاذ شده از جانب روسیه، ترکیه و ایران و برخی کشورهای ذینفع در بحران قره باغ منجر به تداوم کشمکش بین آذربایجان و ارمنستان شده است. همچنین، ورود بازیگران جدید به این عرصه دستیابی به تفاهم و توافق را مشکل تر می کند؛ چرا که هر یک از آنها هدفها و منافع خاص را دنبال می نمایند که مغایر و گاه حتی متضاد با منافع سایر بازیگران است. لذا تا زمانی که بین منافع بازیگران متعدد درگیر در مناقشه، تفاهم و توافقی به عمل نیاید، انتظار دستیابی به مصالحه و سازش بین دو جمهوری نیز بیهوده خواهد بود.

جمهوری اسلامی ایران و تطویل کشمکش بین جمهوری های آذربایجان و ارمنستان

فروپاشی شوروی برای ایران مانند ترکیه، فرصتهایی را به وجود آورده که یکی از آنها جایگزینی مرزی با ثبات با مرزی بی ثبات است. ایران، برخلاف ترکیه که نخستین کشوری

بوده که استقلال آذربایجان را به رسمیت شناخت، شتابی برای این کار نشان نداد. ایران تا انحلال رسمی اتحاد جماهیر شوروی صبر کرد. پس از فروپاشی شوروی، ایران برای جلب این جمهوری‌ها به سازمان کشورهای حوزه دریایی خزر و سازمان همکاری‌های اقتصادی (اگو) و نیز تحکیم روابط دو جانبه تلاش گسترده‌ای را آغاز کرد.

مناقشه آذربایجان و ارمنستان که در مرزهای شمالی ایران رخ می‌دهد، تهدیدی برای امنیت ملی و منطقه‌ای ایران محسوب می‌شود. دولت ایران که از آغاز دوره جنگ‌های ایران و روس، یعنی از قرن نوزدهم به بعد، درگیر مسائل داخلی خود بود، هیچگاه مجال اتخاذ خط مشی فعال را در قبال تحولات مناطق همسایه خود نیافت. اما فروپاشی شوروی فرصت مناسبی را برای حضور فعال ایران در مناطق شمالی، بخصوص در کشورهای اسلامی تازه استقلال یافته، فراهم آورد. در واقع، با فروپاشی شوروی نه تنها، یک تهدید مهم استراتژیک از مرزهای شمالی ایران دور شد، بلکه مزیت‌های ژئواستراتژیک جدیدی نیز برای ایران پدید آمد. به عبارت دیگر، از یک سو بر اهمیت استراتژیک ایران در ناحیه آسیای مرکزی و قفقاز افزوده شد و از سوی دیگر، بویژه استقلال جمهوری‌های قفقاز و آسیای مرکزی، راه‌های مواصلاتی جدیدی بر روی ایران گشوده گردید.^{۱۶}

درکل، جهت‌گیری ایران نسبت به مسائل منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، بر خلاف ترکیه، بیشتر تدافعی است. سیاست خارجی ایران بیشتر در راستای جلوگیری از نفوذ بحرانه‌ای حاکم بر کشورهای تازه استقلال یافته که تهدیدکننده امنیت ملی و تمامیت ارضی آن است، عمل می‌کند.

البته، با توجه به اینکه ایران از جانب کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز با تهدیدات عدیده‌ای، روبه‌روست، هر نوع جهت‌گیری آن در قبال مسائل منطقه، بویژه بحران قره‌باغ، باید کاملاً حساب شده باشد؛ زیرا کوچکترین اشتباه می‌تواند عواقب و پیامدهای تهدیدآمیزی برای ایران در پی داشته باشد. از نظر ایران، این بحران نوعی مسئله امنیت ملی محسوب می‌شود. در واقع، ایران از یکسو نگران گسترش بحران به مرزهای داخلی خود است و از سوی دیگر، نگران افزایش ورود آوارگان و پناهندگان می‌باشد که هزینه‌گزافی را بر کشور تحمیل می‌کند.

ایران به دلیل همسایگی و به علت پیشینه تاریخی و فرهنگی خود را در سرنوشت منطقه قفقاز و آسیای مرکزی ذینفع می‌داند. در واقع، رقابتی که بین ایران، روسیه و ترکیه در این منطقه پدیدآمده، در راستای منافع متفاوتی است که این دول در منطقه دارند. به همین دلیل،

باید متذکر شد که آینده آسیای مرکزی و قفقاز و وضعیت بحران قره باغ بستگی تام به پیامد تلاشهایی خواهد داشت که از سوی ایران، روسیه و ترکیه صورت می گیرد. در واقع، بدون همکاری این سه کشور هیچ یک از جمهوری های آسیای مرکزی و قفقاز قادر نخواهند بود یک خط مشی سیاسی و اقتصادی عملی و پایدار اتخاذ کنند. تاریخ خود گواه میزان آسیب پذیری این کشورها در مقابل تمایلات ژئوپلیتیک همسایگان بزرگ است. بنابراین، بسیار منطقی خواهد بود اگر روسیه، ایران و ترکیه بجای رقابت با یکدیگر در برخورد با مسائل آسیای مرکزی و قفقاز، بخصوص بحران قره باغ، روش همکاری را درپیش گیرند.^{۱۷} بویژه که در بین دیگر کشورهای مسلمان منطقه ایران و ترکیه نزدیکترین ارتباطات و مراودات را با این جمهوری ها دارند. در حقیقت، نزدیکی جغرافیایی، فرهنگی و پیشینه تاریخی به نقش ایران و ترکیه در منطقه جلوه ای خاص بخشیده است. روابط این دو کشور در عرصه جدید دیپلماتیک، خاطره رقابتهای «فارس - عثمانی» را زنده می کند. به اعتقاد برخی از صاحب نظران ترکیه به دلیل روابط کمتر متشنج با غرب و اشتراک زبان با بیشتر کشورهای منطقه از موقعیت بهتری برای جلب این جمهوری ها برخوردار است. آنچه در این برهه از زمان مطرح است وجود رقابت بین ایران و ترکیه می باشد. باید توجه داشت اگر این رقابت بعد تخریبی پیدا کند، خطرناک خواهد بود. در واقع، مسئله آذربایجان یکی از مواردی است که می تواند برای ایران مشکل آفرین و بحران زا باشد. بدیهی است یک آذربایجان مستقل با سیاستی تهاجمی در راستای منافع ایران قرار ندارد. اگر مسئله دو آذربایجان شمالی و جنوبی (آذربایجان ایران) به قضیه نقض تمامیت ارضی ایران بینجامد، احتمال زیاد وجود دارد که بین دو کشور ترکیه و ایران جنگ درگیرد.

شاید مهم ترین مسئله سیاسی میان مدت برای آذربایجان، پس از مسئله جنگ، انتخاب نهایی بین دو الگوی ایران و ترکیه باشد. اما باید توجه داشت که نه قبول الگوی ترکیه به معنای تمایل به الحاق به آن کشور است و نه پذیرش الگوی ایران به معنای همدردی و همراهی با ایران خواهد بود.^{۱۸}

تطویل بحران قره باغ و پیامدهای آن برای جمهوری اسلامی ایران

چنانکه گذشت، امنیت ملی ایران به طور مستقیم تحت تاثیر مناقشه آذربایجان و ارمنستان است. در واقع، به نوعی می توان مدعی شد که هم ادامه جنگ و هم اختتام آن برای ایران خطر آفرین است؛ چرا که اولاً هر لحظه احتمال آن می رود که با دخالت سایر کشورها دامنه مناقشه توسعه یابد و به جنگی منطقه ای و حتی فرامنطقه ای مبدل شود. باید توجه داشت

که این دو جمهوری نیز برنامه خاص خویش را دنبال کرده، برای دستیابی به هدفهای خود همسایگان را به بازی می گیرند. از یکسو آذری ها مدعی اند که روسها به ارامنه کمک می کنند و با تاکید بر ماهیت مناقشه خواهان مداخله ترکیه هستند. از سوی دیگر، ارامنه ترکها را متهم می کنند که به آذری ها آموزش نظامی و اسلحه می دهند. ارمنستان همچنین از میانجیگری ایران - شاید برای جبران گرایش ترکیه به طرف دیگر - استقبال کرده است.^{۱۹} ثانیاً، توسعه و گسترش جنگ، بی ثباتی و ناامنی را در مرزهای ایران در پی خواهد داشت. شایان ذکر است اگر چه بیشتر درگیری ها در منطقه قره باغ و دور از مرزهای ایران روی می دهد، ولی دامنه آن به مناطق دیگر از جمله نخجوان و زنکوزور (واقع در مرز ایران) گسترش می یابد، که این امر خواه ناخواه یکسری مخاطرات را برای ایران به دنبال دارد؛ حمله به سد خداآفرین و مورد حمله قرار گرفتن هواپیمای حامل خانواده دیپلماتهای ایرانی از آن جمله است. ثالثاً، تداوم جنگ سبب هجوم آوارگان و پناهندگان جنگی به خاک ایران می شود که خود هزینه سنگینی را بر دوش ایران قرار می دهد. رابعاً، تداوم جنگ مانع از آن می شود که ایران بتواند با آرامش خاطر روابط اقتصادی و فرهنگی خود را با کشورهای درگیر توسعه دهد و در طرحهای اقتصادی و عمرانی آنها مشارکت فعال داشته باشد؛ زیرا ایران به خاطر وجود جنگ چندان به سرمایه گذاری در منطقه اطمینان ندارد. از سوی دیگر، این جنگ مانع از آن می شود که طرفهای درگیر توجه کافی به مسائل اقتصادی، تجاری و فرهنگی کنند.

در واقع، موضع جمهوری اسلامی ایران حل مسالمت آمیز اختلاف از طریق دیپلماسی فعال و مذاکرات مستقیم بوده است. زمانی که حیدر علی اف بر سرکار آمد و جبهه خلقی ها شکست خوردند، در نوع جهت گیری های ایران، نسبت به کشمکش نیز تغییرات عمده ای پدید آمد، تا جایی که از میزان خصومت و تنش در روابط ایران و آذربایجان کاسته شد. روابط آنکارا و تهران نیز عادی گردید. در واقع، از زمان روی کار آمدن حیدر علی اف هر اقدامی که از جانب ارمنستان برای تصرف خاک آذربایجان صورت گرفت، با واکنش شدید دولت ایران مواجه شد. به عنوان مثال، وزیر امور خارجه ایران، دکتر علی اکبر ولایتی، در ۷ شهریور ۱۳۷۲ طی پیامی که برای عبدالستار، وزیر امور خارجه پاکستان، در خصوص شدت گرفتن حملات ارمنستان به جمهوری آذربایجان فرستاد، ضمن محکوم کردن اقدامات ارمنستان، از رئیس سازمان همکاری های اقتصادی (اگو) خواست تا «هیئت متشکل از اعضای سازمان برای گفتگو با مقامات جمهوری آذربایجان تعیین کند تا با یافتن راههای برای حمایت قاطع از این کشور تدابیر لازم جهت رفع تجاوز از یک کشور عضو اتخاذ کند.»^{۲۰}

نتیجه گیری

درگیری بین آذربایجان و ارمنستان که نتیجه آن برخورد منافع و هدفهای نیروهای داخلی، دولتها، همسایگان و کشورهای برون منطقه ای خواهد بود، علاوه بر خطر تجزیه و بالکانیزه شدن، خطر سرایت به کشورهای مجاور، دخالتهای رقابت آمیز، قطعی شدن در امتداد خطوط مذهبی - قومی، پیدایش جنبشهای جدایی طلب و نیز مداخله قدرتهای خارجی را دربردارد. بحران قره باغ، مناقشه ای عادی نیست و شاید به دلیل خاطرات ناگوار تاریخی و مداخله کشورهای همجوار، حل آن بسیار دشوار باشد. با این حال، نمونه ای از آن دست مناقشاتی است که تا دو سال پیش محلی قلمداد می شد. اما اکنون دیگر نمی توان آن را چنین تلقی کرد.

در تطویل کشمکش بین آذربایجان و ارمنستان عوامل متعددی نیز دخیل هستند که باعث می شوند کنترل منازعه از دست دو کشور درگیر خارج گردد. عوامل تاثیرگذار بر تداوم این بحران را می توان به سه دسته داخلی، منطقه ای و بین المللی تقسیم کرد. اما به نظر می رسد آنچه بیش از همه بر تداوم کشمکش تاثیر گذار بوده، عامل منطقه ای باشد؛ زیرا کشورهای منطقه خود را به طور مستقیم ذینفع در بحران می دانند و به شیوه های مختلف سعی در اعمال نفوذ دارند. بر همین اساس، پس از کسب استقلال دو کشور درگیر و ایجاد خلاء قدرت در منطقه، ابتدا کشورهای منطقه ای و سپس فرامنطقه ای علاقه مند به توسعه نفوذ خود در این نقطه از جهان شدند. بدیهی است که هر یک از این کشورها بر اساس هدفها و منافع ملی خود وارد منطقه شدند و در جهت تامین مقاصد خود گام برداشتند. در بحران قره باغ و مناقشه آذربایجان و ارمنستان، هر از چندگاه یکی از دول ذینفع و دارای منافع متفاوت و گاه متضاد باعث مشکل تر شدن روند دستیابی به تفاهم و توافق می شود. بنابراین، هر قدر بر تعداد بازیگران درگیر در بحران افزوده شود، امکان دستیابی به تفاهم نیز دشوارتر می گردد و امکان تداوم و تطویل آن نیز افزایش می یابد. در واقع، زمانی امکان دسترسی به تفاهم و پایان درگیری وجود دارد که نوعی همگرایی و هماهنگی بین دول ذینفع به وجود آید. عمده عوامل تطویل و تداوم بحران قره باغ، حضور بازیگران متعدد منطقه ای و فرامنطقه ای با هدفها و نیات متفاوت و بعضاً متضاد بارز است. بر اساس این نگرش، چنانچه تفاهم و توافقی بین بازیگران ذینفع در بحران قره باغ، برپا می ماند میان بازیگران منطقه ای، حاصل شود، احتمال اختتام بحران نیز بیشتر خواهد شد.



پاورقی‌ها:

۱. کارد دانکوس، فخر ملت‌ها یا پایان امپراتوری شوروی، ترجمه عباس آگاهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۶۷.
۲. آناهید ترمیناسیان و دیگران، قفقاز در تاریخ معاصر، ترجمه کاوه بیات و بهنام جعفری. تهران: پروین، ۱۳۷۱، ص ۱۲۱-۱۲۰.
۳. همان کتاب، ص ۴۹-۴۴. همچنین برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: فاطمه توسلی، «اختلافات آذربایجان و ارمنستان بر سر قره باغ از گذشته تا به امروز»، «مجله در راه نور»، شماره ۴۷، مرداد ۱۳۷۲، ص ۱۱-۱۲؛ کارد دانکوس، همان کتاب، ص ۷۸-۷۴.
۴. ترمیناسیان و دیگران، همان کتاب، ص ۹۷-۹۶.
۵. کاوه بیات، بحران قره باغ، تهران: پروین، ۱۳۷۲، ص ۵۸.
۶. عالیه ارفعی، «قضیه ناگورنو قره باغ»، «مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز»، سال اول، شماره ۲، پاییز ۱۳۷۱، ص ۱۷۸-۱۷۴.
۷. گوبل پاول، «چشم اندازهای منازعه و فرصتهای برقراری صلح در ناحیه جنوبی شوروی سابق»، «مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز»، سال دوم، شماره ۱، تابستان ۱۳۷۲، ص ۲۷۳-۲۷۴.
۸. دمتری فورمن، «تحول منازعه قره باغ»، ترجمه کاملیا اکبری، «مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز»، سال دوم، شماره ۴، بهار ۱۳۷۳، ص ۳۳۳-۳۱۱. همچنین نگاه کنید به: کارد دانکوس، همان کتاب، ص ۱۰۰-۸۹؛ بهرام امیراحمدی، «قره باغ از دیروز تا کنون: بررسی رویدادها»، «مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز»، سال دوم، شماره ۴، بهار ۱۳۷۳، ص ۳۱۰-۲۸۷.
۹. پاول، همان، ص ۲۷۶.
۱۰. غلامحسین حیدری، نکته‌هایی درباره جغرافیای سیاسی کشورهای آسیای میانه، «اطلاعات سیاسی-اقتصادی»، سال هفتم، شماره ۶۲-۶۱، مهر-آبان ۱۳۷۱، ص ۵۳-۵۰.
۱۱. پاول، «روسیه و همسایگانش»، ترجمه قاسم ملکی، «مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز»، سال دوم، شماره ۱، تابستان ۱۳۷۲، ص ۲۳۳-۲۳۴.
۱۲. بیات، «درگیری‌های مرزی آذربایجان و ارمنستان»، نگاه نو، سال دوم، شماره ۱۱، آذر-دی ۱۳۷۱، ص ۱۳۱-۱۲۵.
۱۳. ناصر ثقفی عامری، «ژئوپلیتیک ایران و منطقه در دوران پس از جنگ سرد»، «مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز»، سال اول، شماره ۲، پاییز ۱۳۷۱، ص ۱۳-۱۲.
۱۴. عبدالاحد بهراد، قره باغ در چشم انداز تاریخ، تبریز: ارك، ۱۳۷۲، ص ۸۵-۸۴.
۱۵. علیرضا شیخ عطارد، ریشه‌های رفتار سیاسی در آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۱، ص ۲۷-۲۶.
۱۶. ثقفی عامری، همان، ص ۹-۶.
۱۷. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:
فرهاد عطایی، «مروری بر تاریخچه و وضعیت فعلی کشورهای آسیای مرکزی»، «مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز»، سال اول، شماره ۳، زمستان ۱۳۷۱، ص ۱۶۴-۱۵۱؛ پیرشماس، «همکاری‌های انرژی در آسیای مرکزی و چشم انداز جهانی»، ترجمه مرضیه ساقیان، «مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز»، سال اول، شماره ۳، زمستان ۱۳۷۱، ص ۲۰۲-۱۷۹.
۱۸. مارک سارویان، «آذربایجان و روندهای جدید در سیاست خارجی ترکیه و ایران»، «مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز»، سال اول، شماره ۱، تابستان ۱۳۷۱، ص ۱۴۸-۱۴۴.
۱۹. «آینده جامعه مشترک المنافع»، «بولتن مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه»، سال دوم، شماره ۳۲، مرداد ۱۳۷۲، ص ۶.
۲۰. «اطلاعات»، ۸ شهریور ۱۳۷۲.